

با تخصصهای جداگانه داریم، اگر از تخصص ایشان استفاده می شد البته برای این کتاب اسلایدهای بهتری تهیه می کردند، همان طوری که آقای کلیبرن در کتاب دو جلدی که برای موزه ارمنیاز شوروی تهیه کرده، و کتاب با ارزشی ست، تصاویر کتاب را افراد حرفه ای و متخصص تهیه کرده اند.

مشکل تألیف کتاب «شکوه ایران»، یکی آن بود که پنج هزار سال تاریخ ایران را در بر می گرفت و از نظر جغرافیایی نیز بایست آثار هنری را در سرزمینهای وسیعی به جز ایران امروز مورد مطالعه قرار دهد. به علاوه یکی از موضوعاتی که در کتاب مورد توجه خاص قرار گرفته، آن است که با وجود حمله اسکندر به ایران در پایان دوره هخامنشی، حمله اعراب به ایران و سقوط امپراتوری ساسانی و قبول اسلام به توسط ایرانیان، و نیز حمله مغول، ایرانیان هنر و فرهنگ فاتحان را در فرهنگ و هنر خود حل کرده و موجودیت خود را حفظ نموده اند.

تنوع آثار هنری که مقالات متعددی درباره هر یک از آنها نوشته شده چشمگیر است، مقالاتی درباره نقاشی، فرش بافی، فلزکاری، آجرکاری، سرامیک و سفال، کاشی کاری، آبگینه، پارچه، جواهرات، موسیقی و غیره خواننده را با انواع هنرهای ایرانی آشنا می سازد. به علاوه سعی شده است که در کتاب «شکوه ایران» بیشتر از تصاویر کلکسیونها و آثاری که در ایران موجود است استفاده شود.

سعید یوسف

Ahadi, Shahram: *Verberganzungen und zusammengesetzte Verben im Persischen.*

*Eine valenztheoretische Analyse.*

Wiesbaden: Reichert Verlag, 2001.

282 pp.

شهرام احدی

«متممهای فعلی و افعال مرکب در

فارسی. تحلیلی بر بنیان نظریه

ولانس» [ارزشبافتی]

پژوهش «متممهای فعلی و افعال مرکب در فارسی. تحلیلی بر بنیان نظریه ولانس» [ارزشبافتی] را شهرام احدی در سال ۲۰۰۰ میلادی به عنوان رساله دکتری خود به دانشگاه بمبرگ (Bamberg) در آلمان عرضه کرده و سال بعد ضمن اخذ دکترا، آن را به چاپ رسانده است. پیش از آن او در دانشگاههای بن و فرایبورگ آلمان به تدریس زبان فارسی اشتغال داشته و همین درگیر شدن با تدریس فارسی به عنوان زبان خارجی و مواجه شدن با

پرسشهای دانشجویان توجه او را به زوایای ویژه‌ای از ساختار جمله و روابط اجزای جمله در زبان فارسی جلب کرده که هنوز پژوهش مستقلی درباره آنها به زبان فارسی موجود نیست. پس از یک مقدمه تحلیلی (نزدیک به پنجاه صفحه)، نویسنده در دو بخش اصلی کتاب، که هر یک فصل بندیهای جداگانه دارند، به همان دو موضوعی که در عنوان کتاب از یکدیگر تفکیک شده اند می پردازد، به این ترتیب که بخش اول که طولانی ترین بخش کتاب است (۱۵۰ صفحه) به متممهای فعلی، و بخش دوم (۴۵ صفحه) به افعال مرکب در زبان فارسی اختصاص دارد. آن چنان که منابع مورد استفاده و دیگر توضیحات نشان می دهند، مؤلف در این پژوهش به مطالعه ای وسیع پرداخته است و علاوه بر آن با ایران شناسان زبان شناس آشنا با این حوزه کار در کشورهای مختلف در تماس بوده، از راهنماییشان بهره مند شده است.

اهمیت کتاب را می توان بیشتر در آن دانست که در به کار گیری نظریه ولانس (Valency Theory) برای پژوهش در زوایایی از زبان فارسی پیشگام شده است، هر چند نگارش کتاب به زبان آلمانی آن را از دسترس بسیاری از زبان شناسان ایرانی دور می کند و از امکان تاثیر گذاری مستقیم آن بر پژوهشهای زبان شناسان ایران می کاهد. نظریه ولانس (که «توان ترکیب» فعل با متممها و ملحقات گوناگون است و در فارسی «ارزشبافتی» به عنوان معادل آن پیشنهاد شده است) ابتدا در دهه پنجاه میلادی در نوشته های لوسی ین ته نی یر (Lucien Tesniere) زبان شناس فرانسوی مطرح شد که از نسل زبان شناسان ساختگرایی مدرسه پراگ و در واقع نظریه پرداز «دستور وابستگی» (dependency grammar) است. توجه اصلی به این نظریه، اما، از اوایل دهه هفتاد میلادی با پژوهشها و آثار زبان شناسان آلمانی (شرقی و غربی) آغاز شد و هنوز هم بیشترین گستره نفوذ این نظریه در زبان شناسی فرانسه و آلمان است. نویسنده خود را بیشتر پیرو نظرات زبان شناس آلمانی اولریش انگل (Ulrich Engel) می داند و مقدمه تئوریک کتاب برای آشنا شدن با نظرات این زبان شناس و دیگر چهره های برجسته این مکتب سودمند است.

در کتاب کوشش شده است متممهای فعل در زبان فارسی به طور سیستماتیک طبقه بندی شوند و برای هر گروه مثالهای گویا و روشن ذکر شود، و مروری بر این مثالها دقت نویسنده را در ظرائف زبان نشان می دهد. چگونگی پیوند فعل با هر یک از این متممها یا منضمات و ملحقات فعل (که از فاعل شروع می شود و همه اشکال دیگر را در بر می گیرد) بحث اصلی کتاب است. در این جا نه قصد و نه امکان آن هست که خلاصه ای از مباحث

کتاب بازگوشود و تنها می توان مطالعه آن را به اهل فن توصیه کرد.  
چاپ کتاب تمیز و نسبتاً بی غلط است، هر چند کتاب فاقد خطاهای چاپی ظاهراً  
کیمیاست. در صفحه ۱۰۸ سطر ۲ (مثال 140b) جمله «مردم اورا به پلیس تحویل دادند»  
در واقع تکرار جمله ماقبل آن است و باید به صورت «مردم اورا تحویل پلیس دادند»  
تصحیح شود. چه بسا با دقت بیشتر بازهم از این گونه خطاها بتوان یافت.

ضبط نام مشکوة الدینی با حروف لاتین نیز (که به صورت Meskotod-Dini آمده) نیازمند تصحیح است، هر چند گمان نمی رود این از نوع خطای چاپی باشد.

به ندرت می توان در مثالهای کتاب یا قواعدی که از تحلیل آنها به دست داده می شود  
مواردی یافت که قبولشان دشوار باشد. برای نگارنده یکی از این موارد نادر، نتیجه گیری  
نویسنده از جمله هایی بود مانند «مینا دیروز به آن جا پرواز کرد» (ص ۱۳۵ و ۱۳۶).  
همچنان که نویسنده می گوید، در این جا، برخلاف نمونه هایی دیگر که در آنها از افعال  
حرکتی استفاده شده، حرف اضافه «به» قابل حذف نیست (یعنی مثلاً نمی توان گفت  
«مینا دیروز آلمان پرواز کرد») ولی با تغییری در اجزای جمله و آمدن متمم حرکتی در  
پایان، این حذف ممکن می شود: «مینا دیروز پرواز کرد آلمان». این دقت جالبی است که  
نویسنده می کند، ولی گمان می رود که ساختن یک قاعده و قانون کلی از آن قدری شتابزده  
باشد. آنچه که در پیوند با همین نکته به نظر نگارنده می رسد از این قرار است:

۱) نه تنها «به» بلکه حرف اضافه هایی چون «در» و «توی» و غیره هم، با یک چنین  
جابه جایی متمم حرکتی، قابل حذف خواهند بود: «دستش را کرد جیبش» یا «کیفش را  
گذاشت خانه»؛

۲) در این گونه موارد، شاید از آن جا که بیشتر در محاوره است که با این شکل  
برخورد می کنیم، مسأله آشنایی و بسامد بالای کاربرد نقش مهمی دارد. مثلاً اگر یک فعل  
حرکتی را در نظر بگیریم که بسامد کاربردش پایین تر است و از مقولاتی کمتر آشنا سخن  
بگوییم، مانند «موشک سفینه را به فضا پرتاب کرد»، در این جا حذف «به» خواه  
به همین شکل («موشک سفینه را فضا پرتاب کرد») و خواه با جابه جایی («موشک  
سفینه را پرتاب کرد فضا») ناخوشایند و «مکروه» خواهد بود. به همین قیاس، اگر چه  
می توان با حذف حرف اضافه گفت «دستش را کرد جیبش / دست کرد جیبش» (مثال  
مذکور در فوق)، آیا به همین راحتی می توان گفت «دستش را کرد جعبه / دست کرد  
کیسه»؟ حتی اگر همچون نویسنده از فعل «گذاشتن» استفاده کنیم، آیا به همان راحتی  
که می گوییم «گذاشت جیبش» می توانیم بگوییم «گذاشت قابلمه»؟ (برای آن که

اهمیت آشنایی و بسامد روشن شود، مقایسه کنید با اصطلاح آشنای «طاقچه بالا گذاشت» یا «گذاشت طاقچه بالا».

مورد دیگری که می توان مثال زد: نویسنده پس از ذکر جمله «من و علی دانشجو بودیم» (ص ۱۴۳، مثالهای 249a به بعد) و بیان این که تبدیل «دانشجو» به «دانشجویان» («من و علی دانشجویان بودیم») جمله را غلط خواهد کرد اما «ما [من و علی] دانشجویانی بودیم که...» درست است، نتیجه می گیرد که متمم اسمی (فاعلی یا مفعولی) در فارسی همیشه مفرد است مگر آن که یک جمله موصولی آن را توصیف کند. در حالی که لازم نبود چنین راه دوری برویم. کافی ست تنها یک صفت به «دانشجویان» اضافه کنیم و درست خواهد شد: «من و علی دانشجویان زرتنگی بودیم». در نخستین جمله، «دانشجو» مفرد است چون بیان یک مقوله است و بالفرض «بدل» نیست. مقایسه کنید:

- «من و علی دانشجوی دانشگاه تهران بودیم»؛

- «من و علی دانشجویان دانشگاه تهران بودیم»، و:

- «من و علی، دانشجویان دانشگاه تهران، به سفر رفتیم».

چنان که دیده می شود، در جمله سوم که از «بدل» استفاده شده است «دانشجو» دیگر نمی تواند به صورت مفرد بیاید (و البته بدل مقوله ای متفاوت است و قطعاً نویسنده نیز به این تفاوت توجه داشته است). اما مثالهای اول و دوم (مفرد و جمع) هر دو درست اند؛ تفاوت میان آنها این است که در مثال اول «دانشجو» بیان مقوله است و در مثال دوم گویی تشخیصی بیشتر (و جداگانه) به «من و علی» داده می شود. وقتی از اسم برای بیان مقوله استفاده شود، چنان است که گویی از اسم همچون صفت استفاده شده است، و صفت هم که همیشه مفرد است. مثال روشتر: «لطفاً آقایان دانشجو این طرف بایستند و آقایان دانش آموز در آن طرف». در این جا از «دانشجو» و «دانش آموز» به شکل صفاتی از نوع «مسن» و «جوان» استفاده شده است.

این نکته را با بازگشتی به همان جمله های نخستین (یعنی «من و علی دانشجو بودیم» [درست] و «من و علی دانشجویان بودیم» [نادرست؟]) باز هم می توان روشن تر کرد. مقایسه کنید:

«من و علی دانشجو بودیم» = «آنها کتاب بودند» (بیان مقوله؛ نامعین)

«من و علی دانشجویان بودیم» = «آنها کتابها بودند» (اشاره به کتابهای معین)

و حتی می توان به جای «آنها» از کتابها نام برد:

«تولدی دیگر و عصیان کتاب هستند» (بیان مقوله)

«تولد دیگر و عصیان کتابها هستند» (یعنی همان کتابهایی که می دانیم، که شکل عادی تر بیان آنها این خواهد بود):  
 «کتابها، تولدی دیگر و عصیان هستند».

به هر رو، وجود چنین نمونه هایی از ارج کار نمی گاهد و نویسنده با ورود در این عرصه و پرداختن به چنین زوایایی از زبان خطر کرده است و به نحوی شایسته از عهده کار برآمده است.

دانشگاه شیکاگو

احمد توکلی

Bahman Aghai Diba  
*The Caspian Sea in the Twenty-First Century*  
 IBEX Publishers, Bethesda, Maryland  
 pp.182

بهمن آقایی دبا  
 «دریای خزر در قرن بیست و یکم»

در زبان فارسی باستانی هر واحد آب وسیع را دریا می گفتند. داریوش بزرگ اراضی باختر رود فرات (شامات و سوریه و لبنان بعد) را در کتیبه بیستون فرادریا نویسانده است. رودهای سیحون و جیحون سیردریا و آمودریا نامیده می شد و در افغانستان هنوز رودها را دریا می خوانند. شاید این سوابق بیش از وسعت، دلیل نامیدن دریای خزر باشد زیرا آن محدوده آب محصور در خشکی است، و در علم جغرافیا هر واحد آبی که به آبهای آزاد مربوط نباشد دریاچه شناخته می شود. دریای خزر وسیع ترین دریاچه جهان است که تا اواخر قرن هجدهم محصور در اراضی وابسته به ایران بود. مناطق غربی آن قفقاز با ایران وابستگی تاریخی داشته و خانها و سران سرزمین خاوری از زمان صفویه با جگزار و تابع دولت ایران بودند. در اواخر قرن هجدهم شدت عمل و شقاوت آقامحمد خان قاجار و کشتار در تفلیس سبب شد که تاجیکهای مسیحی در سال ۱۸۰۰ م. به اعتماد حمایت دولت روسیه استقلال اعلام کردند و روسیه حمایت خود را به توسعه قدرت و تصرف تبدیل کرد و به آن قناعت نکرده در صدد تصرف سایر قسمت های قفقاز برآمد، و با جنگهایی که به پیمانهای گلستان ۱۸۱۵ و ترکمانچای ۱۸۲۸ انجامید، قفقاز را تصرف کرد و ایران از حاکمیت و کشتیرانی در دریای خزر محروم گردید. بعدها روسیه اراضی خاوری دریای خزر را هم متصرف شد و با امضای کنوانسیون اوت ۱۹۰۷ با انگلستان، و تقسیم ایران، استانهای